

تأثیر تفکرات عاشورایی بر رزمندگان دفاع مقدس در رمان باغ بهشت

محسن ظریفی‌نیا^۱

چکیده

تفکرات عاشورایی مهمترین راهبرد رزمندگان اسلام در مواجهه با عوامل غیریت‌ساز است. این مفهوم مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و سبک زندگی جهادی امام حسین^(ع) در گستره دین محمدی است و اصول رفتاری امام و اصحاب او را در عرصه‌های جدال با مخالفان شریعت به منصفه ظهور گذارده است. مطالعه این ظرفیت، دستاورد عزت، قوت و سعادت جامعه بشری را در بر دارد. مطلب حائز اهمیت، شناخت تأثیرات چنین تفکرانی بر رزمندگان دفاع مقدس است. فایده این شناخت، یافتن هویت جهادی برگرفته از اندیشه عاشورایی است. سعی پژوهش پیش‌رو آن است که شاخصه‌های عاشورایی را در رمان «باغ بهشت» با استفاده از روش گفتمانی «ارنستو لاکلاو» تحلیل محتوا کند. این روش، پیوند خردمندانه مؤلفه‌ها را برای خلق هویت جهادی به مخاطب منعکس می‌سازد. یافته‌ها نشان می‌دهد عملکرد عاشورایی رزمندگان، ضمن تشکیل فضای انسان‌ساز، مقاومتی را ایجاد کرده است که ثبات آن، دستاورد استقلال و امنیت کشور را نیز به دنبال خواهد داشت.

واژه‌های کلیدی

اندیشه عاشورایی، خردورزی، ادبیات داستانی، رمان دفاع مقدس، هویت جهادی، رمان باغ بهشت

۱. دکترای پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

۱. مقدمه و بیان مسئله

مفهوم تفکرات عاشورایی تنها یک اندیشه نظامی نیست؛ بلکه فراتر از آن، چنین راهبردی یک پدیده جامعه‌شناسی است که برای ورود به آن، نیاز به پژوهش در مباحث روان‌شناسی و فطرت‌شناسی است. محققان علوم اجتماعی در این عصر به جهت کارکردهای نظامی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی فرهنگ عاشورا، کاربرد فرایندهای از این اندیشه به دست آورده‌اند و جایگاه باارزشی درباره آن قائل هستند. به این سبب، ذهن نویسندگان معاصر نیز به اهمیت چنین شناختی معطوف گشته است تا با استفاده از ظرفیت‌های آن، اهداف استقلال‌طلبانه خود را در سطح وسیع‌تری انجام دهند. مسأله مهم، شناخت کارکردهای اندیشه عاشورایی بر رزمندگان رمان‌های دفاع مقدس و تأثیرات مثبت آن بر مخاطب به ویژه در عرصه خانواده و جامعه است. این پژوهش، به دنبال آن است که ویژگی‌های این ظرفیت تأثیرگذار را در رمان «باغ بهشت» تالیف محمدرضا ملکی با استفاده از روش گفتمانی «ارنستو لاکلاو»^۱ تحلیل محتوا کند (ن.ک: یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۵: ۱۱۵-۵۳)، تا خواننده ضمن درک پدیده جنگ و تبعات ویرانگر آن، باورها و محرک‌های رفتاری رزمندگان را نیز مشاهده و چگونگی تأثیرپذیری شخصیت‌های داستانی از این اندیشه و ظرفیت‌های فرهنگی آن را احساس نماید. به نظر می‌رسد آشنایی با فرهنگ حسینی می‌تواند مخاطب را با گونه‌های مختلف رفتاری شخصیت‌ها در میدان‌های جنگ «در رمان‌های دفاع مقدس» و حاشیه‌های آن نیز روبرو کند تا در مواقع بحرانی زندگی از این ظرفیت دینی و ملی استفاده نماید.

در عصر پدیده قدرت و سلطه کشورهای منفعت‌طلب که تأمین نیازهای اولیه انسانی الگوی اقتصاد سرمایه‌داری آنهاست و توجه به فطرت انسانی جایگاه با ثباتی ندارد؛ کشورهای فقیر به ویژه جهان سوم در میدان تعرض استکبار جهانی قرار می‌گیرند. در این مواجهه، کشورهای ضعیف، سیاست‌های متعددی پیش می‌گیرند؛

برخی تسلیم محض هستند، برخی سیاست دوگانه‌ای پیش می‌گیرند و اندیشه‌های تحت سلطه‌بودن را به‌طور مطلق قبول ندارند؛ اما همچنان تابع غرب و استکبار جهانی هستند، برخی نیز اندیشه‌های استقلال‌طلبانه دارند، ولی به‌دلایلی توان مقابله ندارند؛ و برخی همانند ایران اسلامی با توجه به تفکرات عاشورایی راهبرد دفاع مقدس را پیشه کرده و نه تنها از میهن در مقابل جهانخواران پاسداری می‌کنند؛ بلکه به‌یاری کشورهای اسلامی و غیراسلامی استکبارستیز نیز می‌شتابند. مسأله مهم، این است که مخاطب خاص و عام ادبیات داستانی چگونه می‌تواند از سرزمین و اعتقادات جامعه خود به‌ویژه در زمان بحران حفاظت کند؟؛ و مسأله مهمتر آنکه چه تفکری می‌تواند به‌عنوان پشتوانه راهبردی این دفاع باشد؟؛ بنابراین، شناخت انگیزه‌ها و منشأ رفتاری رزمندگان در زمان‌ها، به‌خصوص در مؤلفه‌های عاشورایی می‌تواند ظرفیت‌های گفتمانی این استراتژی را در زمان جنگ آشکار سازد. درواقع تفکرات عاشورایی حادثه کربلا ضمن آنکه عقبه محکمی برای مؤلفه‌های شجاعت، مقاومت، ایثار و روحیه شهادت‌طلبی است؛ از اندیشه ظلم‌ستیز و استکبار برافکنی برخوردار است و ظرفیت پرورش مدافعانی خردورز با هویتی جهادی را داراست که با اعتقاد و فهم معارف دینی روح و اندیشه مقاومت و جهاد را در خود آبیاری می‌کنند تا همیشه حافظ استقلال و امنیت کشور باشند.

۲. پیشینه تحقیق

درخصوص عاشورا و قیام امام حسین^(ع) پژوهش‌های بسیاری از سوی نویسندگان، منتقدان، مجلات و نشریه‌ها صورت پذیرفته و مقالات و کتاب‌های متعددی نیز به چاپ رسیده‌است که برخی از آنها به‌شرح ذیل است: کتاب در آینه عاشورا (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۰) درخصوص اثرات واقعه عاشورا و ارزش‌ها و باورهای استوار و پویا در تاریخ بشریت صحبت می‌کند. کتاب عزت و افتخار در حماسه حسینی (نهماوندی، ۱۳۸۱) درباره عزت و افتخار و ظلم‌ستیزی بحث می‌نماید. کتاب پیوند دو فرهنگ: عاشورا و دفاع مقدس (ر.ک: سنگری، ۱۳۸۵) به بررسی و تطبیق جلوه‌ها و مشترکات معنوی و فرهنگی دوران دفاع مقدس و عاشورا پرداخته است. کتاب حماسه

حسینی (مطهری، ۱۳۵۶) که جنبه درس‌آموزی و الگوگیری از قیام امام حسین (ع) را مطرح می‌کند. کتاب حماسه و عرفان (جوادی آملی، ۱۳۶۸) نقش حماسه و تأثیر ستم‌ستیزی در تعالی روح بشر و زمینه اشتیاق عارفان ناب را به شهادت فراهم کرده و مجاهد کوی حق را با عرفان اصیل آشنا می‌سازد. کتاب عاشورا (صفایی حایری، ۱۳۹۴) در این کتاب به اشکال مختلف، انگیزه‌ها، هدف‌ها، نیازها و سدها و مانع‌های جهاد و مبارزه توجه شده است. کتاب مدرسه حسینی (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۹) نویسنده در این کتاب پس از پرداختن به جایگاه مدرسه حسینی، ساختار مدرسه حسینی را بررسی کرده است. اما در حوزه ادبیات داستانی تاکنون مقاله و کتابی به بررسی تأثیرات تفکرات عاشورایی بر رزمندگان با این صراحت و تمرکز، مشاهده نشده است.

۳. ضرورت پژوهش و تبیین تفکرات عاشورایی

همان‌گونه که در کتاب «تاریخ ادبیات داستانی» در فاصله پیروزی نهضت مشروطه تا سال ۱۳۳۲ سیر تطور رمان و داستان ترسیم شده است (ر.ک. میرعابدینی: ۱۳۹۲) و پس از آن جریان‌های متعددی در ژانرهای گوناگون از رمان سر برآوردند؛ در عصر انقلاب اسلامی نیز ادبیات داستانی دفاع مقدس می‌تواند با تغییر برخی از مضمون‌های رمان - در فرم و نتیجه‌گیری - موجب پیدایش مضامین بلند داستان‌نویسی در ژانر دفاع مقدس باشد. یکی از مفاهیم تأثیرگذار این ژانر توجه به هویت جهادی است که منشأ آن باورهای دینی می‌باشد. شناخت چنین هویتی، این ضرورت را ایجاد می‌کند؛ کشورهایی که خواهان استقلال هستند؛ باید خود را به‌این ویژگی مزین سازند. ملتی که تجربه تلخ استعمار و وابستگی را چشیده است؛ باید بداند تنها راه رهایی از یوغ بردگی جهان‌خواران، مسلح شدن به هویتی است که بتواند در مقابله با دشمنان دین و سرزمین، از تمامیت ارضی و عقیدتی خود، به‌خوبی دفاع کند؛ از این‌رو شناخت چنین هویتی و نمایان شدن آن در ادبیات داستانی دفاع مقدس می‌تواند فرزندان مملکت اسلامی را در راه مبارزه با شرک، کفر و الحاد از یک‌سو و با تعرض دشمن به هر شکل از سوی دیگر، ثابت‌قدم و پیروز گرداند؛ چراکه در خلق هر حماسه ماندگاری یک هویت جهادی یا یک شخصیت با ثبات مذهبی و یک شخصیت آرمان‌گرا نهفته

است که با پایبندی به نگرش دینی یا پیوستگی محکم و گسست‌ناپذیر آرمانی به میدان‌های جهاد کشیده شده است؛ اما این هویت در خلأ سرگردان خواهد بود؛ اگر حرکت جهادی، به مرجعیتی آگاه و حکیم متصل نباشد؛ زیرا مقاومت و جهاد باید به سرچشمه‌ای وصل باشد که لحظه‌به‌لحظه از آن الهام گیرد «یک ملت وقتی معتقد به جهاد شد؛ در همهٔ میدان‌ها پیشرو است» (حسینی‌خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۳۸) جهاد یک امر ضروری در دین است؛ زیرا جامعهٔ دینی برای رسیدن به اهداف متعالی خود نیاز به عدالت اجتماعی و استقلال و امنیت دارد. از نظر رهبر انقلاب مسئلهٔ شهادت و جهاد به زندگی انسان معنا می‌دهد. ایشان معتقدند که در یک جامعهٔ اسلامی و انقلابی، روح انقلاب و ایمان همیشه زنده و کارساز است (حسینی‌خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۴۰-۳۸).

حال با توجه به ضرورت‌های فوق، هویت جهادی ملت ایران الزامات چنین تفکرات عاشورایی را می‌طلبد که اگر در تحقق آن کوتاهی به‌عمل آید؛ راه دستیابی چنین فضیلتی مسدود یا مختل می‌گردد.

۳-۱. تعریف هویت جهادی و جایگاه آن در فرهنگ اسلامی

هویت جهادی یک مفهوم دینی است و در اصطلاح معنای مبارزه علیه دشمن و نیروهای معارض است. جهاد در لغت به معنای «بکارگرفتن نهایت توان در مقابله با دشمن است»، «جهاد سه‌گونه است: جهاد با دشمن آشکار، جهاد با نفس و جهاد با شیطان» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۱۶۲). این سخن ناظر به کاربردهای جهاد در قرآن کریم است. واژهٔ جهاد و مشتقات آن ۳۵ بار در قرآن بکار رفته است که جز دو مورد، بقیه بار مثبت دارند؛ این دو مورد دربارهٔ تلاش والدین مشرک برای مشرک کردن فرزندان خود است (عنکبوت: ۸ و لقمان: ۱۵). موارد مثبت کاربرد جهاد در پیکار با کافران و مشرکان غالباً با قید «فی سبیل‌الله» همراه است. جهاد در این کاربرد مترادف «قتال فی سبیل‌الله» یعنی جنگیدن در راه خداست. جهاد به این‌معنا در فقه رنگ اصطلاح به‌خود گرفته و فقیهان در بابی به‌همین نام «کتاب‌الجهاد» تعاریفی از آن به‌دست داده‌اند؛ از جمله: «ارزانی کردن جان و مال در جنگ با مشرکان یا باغیان

به گونه‌ای ویژه و اهدای جان و مال و توانایی در راه بلندمرتبه‌ساختن اسلام و برپاداشتن شعائر ایمان» (نجفی، ۱۳۶۸: ۳).

درواقع حس پیکارگری با دشمنان، یکی از ویژگی‌های انسان‌های مؤمن و باورمند به عالم آخرت است که همه باورهایش را قربانی این چند روزه دنیا نمی‌کند؛ بلکه همه دنیا را در باورهایش خلاصه می‌کند و براساس فرامین الهی آماده جهاد با دشمنان خدا می‌شود. به هر حال جهاد در راه خدا از مهمترین تکالیف اسلامی است و تجارتی سودمند با خداوند است که مایه عزت اسلام و ترک آن موجب خواری مسلمانان است. جهاد باید فقط در راه خدا باشد و براساس دستورات قرآنی صورت پذیرد. در همین مورد علی^(ع) در باب جهاد و فضایل و تبعات ترک آن هدایت‌آفرینی کرده است (امام علی^(ع)، خطبه ۲۷). واقعیت این است که تبیین تفکرات عاشورایی برای دستیابی به هویت جهادی به عنوان یکی از مهمترین ارکان پایداری در ادبیات دفاع مقدس است.

۴. روش تحقیق

۴-۱. روش گفتمانی «ارنستو لاکلاو»

بهره‌گیری از بخش گفتمانی «لاکلاو» نزدیک‌ترین روشی است که با استفاده از تحلیل محتوا، رفتارهای منسجم شخصیت‌های داستانی - که دارای اهداف مشترکی هستند و از هویت یکسانی برخوردارند - را بازشناسی می‌کند. در این روش، تعریف باید انتخاب شود و تثبیت معنای دال‌های معین در یک آرایش ارتباطی خاص انجام گردد تا زمینه تحقق هویت حاصل آید. امری که در نگاه «لاکلاو» نوعی مفصل‌بندی^۱ دال‌هاست. مفصل‌بندی، فرایندی است که منجر به برقراری ارتباط بین عناصر گردد؛ به نحوی که این ارتباط، موجب تعدیل و تعریف جدید هویت این‌عنصر شود. کلیتی که از عمل مفصل‌بندی حاصل می‌آید؛ گفتمان نام دارد (کسرابی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳). همه نشانه‌های مفصل‌بندی شده در یک گفتمان از ارزش برابر

1 . Articulation

برخوردار نیستند و به انواع گوناگونی تقسیم می‌شوند. مهمترین این نشانه‌ها «دال مرکزی» است که نشانه‌های دیگر حول آن انسجام می‌یابند. این دال، دال‌های دیگر را حمایت می‌کند و آنها را در قلمرو جاذبهٔ معنایی خود نگاه می‌دارد. ضدیت^۱ و غیریت^۲ گفتمان‌ها اساساً در تفاوت با یکدیگر شکل می‌گیرند. هویت‌یابی یک گفتمان، تنها در تعارض با گفتمان‌های دیگر امکان‌پذیر است. از این‌رو گفتمان‌ها همواره در برابر خود غیریت‌سازی می‌کنند. گفتمان‌های غیر به حاشیه رانده شده؛ دائم در تلاش‌اند تا ثبات موقت معنایی را که گفتمان مسلط ایجاد کرده است؛ برهم بزنند (کسرابی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳). از طرفی قادر بودن به اثبات خود و طرد دیگری معنای هژمونی یا سلطه را دارد و چون گفتمان یک هویت است؛ باید سبک زندگی به‌عنوان یک «گفتمان» شکل بگیرد؛ پس باید نشانه‌ها و مؤلفه‌ها (دال‌ها) دائمی و پیوسته باشند تا این گفتمان به معنی هژمونی باقی بماند. اگر این اتصال و پیوستگی نباشد؛ هژمونی سبک زندگی نیز از هم می‌پاشد.

-
1. Antagonism
 2. Otherness

۴-۲. تحلیل تأثیر تفکرات عاشورایی در رمان دفاع مقدس

در این مقاله با مروری اجمالی در رمان «باغ بهشت» نوشته محمدرضا ملکی مشاهده می‌شود شخصیت‌های دفاع مقدس با چنین اندیشه‌هایی توانسته‌اند از خود یک هویت جهادی به وجود آورند که منشأ استقامت ملت ایران در برابر هر نوع تعرض بیگانگان باشد. در اینجا با ارزیابی مختصر این مؤلفه‌ها در رمان، هویت جهادی برگرفته از تفکرات عاشورایی آشکارتر می‌گردد.

۴-۳. تلفیق شجاعت رزمندگان با مؤلفه‌های عاشورایی در تصاویر رمان باغ بهشت

تانک به چند قدمی رسیده. سربازها که میدان را خالی دیده‌اند؛ جسارت کرده و جلوتر از تانک حرکت می‌کنند. بچه‌های مجروح را تیر خلاص می‌زنند. حالا فقط من و پسرک سر راه آنهایم. سربازهای عراقی به ما نگاه می‌کنند با غضب. سایه‌هایشان چند برابر خودشان است. جلو می‌آیند؛ به دنبال سایه‌هایشان از چشمانشان کینه بیرون می‌ریزد، اینها را وقتی خیمه را آتش می‌زدند؛ یک بار در کربلا دیده‌ام، وقتی گوشواره با گوش از بچه‌ها به زور می‌ستانند! کینه‌هایشان دیرینه است؛ مال کوفه، مال شام، مال نخيله، مال هرکجا که بدعتی بوده و هست؛ (ملکی، ۱۳۸۸: ۴۰۵).

فضاسازی، موقعیت غیریت‌ساز بعضی‌ها را شفاف ساخته و از تعدی آنها سخن می‌گوید. و این تضادگرایی غیر انسانی تا جایی پیش می‌رود که: «بچه‌های مجروح را تیر خلاص می‌زنند»؛ از این جمله به بعد ضدیت در گفتمان اوج می‌گیرد. البته این تقابل با منش و باور شخصیت‌های شجاع داستانی، خود زمینه‌ای برای ترسیم غیریت‌سازی در فضای تراژدی حماسه کربلا «در این رمان» است. در اینجا خواننده به هیجان در می‌آید: «حالا فقط من و پسرک ... سربازهای عراقی ...».

تأکید نویسنده بلافاصله در پس جمله «می‌آید با غضب» صحنه را التهاب می‌بخشد: «سایه‌هایشان چند برابر خودشان است». بسترسازی ملکی از چینش سربازانی که جلوتر از تانک‌ها حرکت می‌کنند و آن قدر بی‌رحم هستند که به بچه‌ها و رزمندگان ایرانی تیر خلاص می‌زنند؛ قوی و واقعی است. در واقع نویسنده از انعکاس

این مطلب نکته‌ای را اراده کرده است و آن ورود به صحرای کربلا و واقعه‌ی روز عاشورا است. سپس ادامه می‌دهد اینها یعنی این تیپ شخصیت‌ها همان‌هایی هستند که خیمه‌های اولاد و اصحاب امام شهیدان را به آتش کشیدند و تأکید می‌کند که در باورهای خود یک‌بار آنها را در کربلا مشاهده کرده‌است. درست آن‌زمان که گوشواره با گوش از بچه‌ها ...! کاربرد زمان و مکان معین با توجه به پیشینه‌ی باورهای مخاطبان، به اثر جانی تازه می‌بخشد. سپس ادامه می‌دهد؛ کینه‌هایشان دیرینه است؛ مال کوفه، مال ... این کلمات، اشاره‌ی صریح به ماجرای ثقیفه (ر.ک. مادلونگ، ۱۳۷۷: ۴۷) و جنگ‌های تحمیلی جمل، صفین و نهروان (ر.ک. دانشنامه‌ی امام‌علی^(ع)، ج ۹) با امیرالمؤمنین علی^(ع) است.

یکی از آنها جلو می‌آید؛ چهره‌اش سیاه است، چشمش به چشمان خمار پسرک است، باز جلوتر می‌آید؛ حالا بالای سر نوجوان ایستاده؛ نوک اسلحه‌اش را به سر او نزدیک می‌کند؛ نوجوان زمزمه می‌کند: اشهد ان لا اله الا الله ...، برادر، من دارم می‌رم ... باید بپریم ... سرم داغ می‌شود، قلبم می‌خواهد از سینه بیرون بزند، می‌خواهم خود را روی سر پسرک بیندازم، به زمین چنگ می‌زنم، خاک در میان انگشتانم فشرده می‌شود؛ مثل اینکه مرمی فشنگ سرباز عراقی می‌خواهد میان شقیقه‌ی من بنشیند. سرباز انگشت روی ماشه می‌گذارد؛ نمی‌دانم که امام حسین^(ع) آمده یا نه. آخر پسرک گفت: «ما هم کربلایی هستیم» به کنارش نگاه می‌کنم؛ شاید آقا سرش را در بغل داشته باشد. ناگهان نوجوان لبخند می‌زند، چهره‌اش گشاده می‌شود و چشمانش کاملاً باز و درخشان؛ زبانش را بر لبان خشک و سپیدک‌زده‌اش می‌کشد و به آرامی می‌گوید: السلام علیک یا ابا عبدالله! (ملکی، ۱۳۸۸: ۴۰۶ - ۴۰۵).

اوج غیریت‌سازی زمانی است که سرباز سیه‌چرده، نوک اسلحه‌اش را بر سر نوجوان بسیجی قرار داده است؛ درحالی که سرباز بعثی زمزمه‌ی شهادتین او را با گوش خود می‌شنود؛ براساس تحقیقات مندرج در آرشیو جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای، ترسیم چنین صحنه‌هایی با ترس و وحشت همراه است؛ اما چرا این نوجوان چنین سکینه‌ای

دارد؟ زیرا «آرامش رزمنده در چنین وضعیتی» به دلیل شجاعت و اتصال قلبی وی به باورهای دینی است.

انگشت سرباز ماشه را می فشارد. صدای شلیک تیر چونان پتکی به سرم می خورد و عالم را منقلب می کند. خون سر نوجوان روی خاک ها می پاشد. شتک شتک. شتک خون بر خاک غم زده نینوای هورالعظیم! «یا ثارالله!» پاک مثل نسیم! زیبا مثل گل محمدی! لطیف، مثل سحر! صدای هلهله ملائک بلند می شود. هودج پسرک هم آمد. چقدر زیباییش کرده اند! گرداگرد آن با ستاره چراغانی است، شده یک تکه نور! زیبا مثل بهار! ملائک با جام های بلورین، ردیف، برایش آب می آورند. آخر او تشنه است، وقتی می خواهند ببرندش (ملکی، ۱۳۸۸: ۴۰۶).

راوی خود بیننده این صحنه دردناک است. به همین دلیل بی تابی می کند و بر زمین چنگ می زند و در آن حالات در حدیث نفسی می گوید: «نمی دانم که امام حسین (ع) آمده یا نه». لحظه تأثیر گذاری آنجاست که پسرک بسیجی درحالی که منتظر شلیک سرباز دشمن است تا زندگی شروع نشده اش را به پایان برساند؛ با عشق به شهادت می گوید: «ما هم کربلایی هستیم». ترسیم حالات متهورانۀ نوجوان به ویژه زمانی که به آرامی می گوید: «السلام علیک یا ابا عبدالله!» درست قبل از چکاندن ماشه اسلحه توسط سرباز بعضی اوج تراژدی عاشقانه است. به نظر می رسد این صحنه انتقال تمامی آن چیزی است که ملکی سعی داشته است ذهن مخاطب را با آن درگیر کند. «خون سر نوجوان بسیجی کم سن و سال بر روی خاک ها می پاشد.» بکارگیری لفظ خاک از سوی نویسنده می تواند باورهای دینی را با باورهای ناسیونالیستی پیوند بزند و حس هم ذات پنداری و وحدت ایجاد کند؛ به خصوص وقتی راوی می گوید: «شتک ... خون بر خاک ... این حس قوی تر و گسترده تر می گردد. سپس ملکی از واژه های مطهری استفاده می کند «پاک مثل نسیم! ... لطیف، مثل سحر!» این مقدمه شنیدن صدایی ملکوتی و متفاوتی است «صدای هلهله ملائک بلند می شود ... می خواهند ببرندش». ترسیم و فضا سازی باورهای برخاسته از آیات و روایات دینی می تواند خواننده را به ذوق آورد و ...

فریاد می‌زنم: آی ای آسمانیان، پس من چی؟ چرا مرا در این بیابان تنها می‌گذارید؟ مرا هم ببرید! اما بی‌توجه به من می‌روند، پای کوبان و هلهله‌گویان. دلم می‌شکند و با سوز می‌گریهم. صدایم که به گریه بلند می‌شود؛ سرباز عراقی توجهش جلب می‌شود؛ نگاهم می‌کند، خیره‌خیره! به طرفم می‌آید. اسلحه‌اش را در دست می‌چرخاند. وضعیتم را که می‌بیند؛ نمی‌تواند تشخیص دهد که مرده‌ام یا زنده! مردد است که آیا تیر خلاصم را بزند یا نه! بالاخره تصمیم می‌گیرد؛ کار از محکم‌کاری عیب نمی‌کند؛ پس اسلحه‌اش را به طرفم نشانه می‌رود؛ چیزی به غروب کامل خورشید نمانده. نوک مگسک کلاش او به جمجمه‌ام خیره شده؛ مثل اینکه نوبت من است. آری، حالا ملائک را می‌بینم؛ دارند هودج مرا می‌آورند: «بیایید ای ملائک! بیایید و مرا ببرید! به خدا من آماده‌ام!» و ملائک می‌آیند پایین، روی سرم نقل می‌پاشند، هلهله دارند، بچه‌ها به پیشواز می‌آیند. همه آمده‌اند، خوشحال و خندان! گردوغبار و خون از چهره پاک کرده‌اند. لباس‌هایی از حریر به‌بر کرده و زیباتر از قبل شده‌اند. یکی یکی مرا می‌بوسند و مبارک‌باد می‌گویند. رضا، علی، عباس، رسول، محمد، رمضان و حسن، جلوتر از باقی شهدا کنارم می‌نشینند، رضا می‌گوید: محسن چون قربونت برم! تو اینجا باش.

جا می‌خورم! یعنی چه؟ باشم که چه؟ مگر این هودج من نیست؟ مگر ملائک برای بردن من نیامده‌اند؟ حسن این بار دل‌داری‌ام می‌دهد: این هودج مال توست. ولی تو باید اینجا، روی خاک باشی! دلم برای خودم می‌سوزد. با عقده‌ای گران در گلو اعتراض می‌کنم: آخه چرا؟ باز رضا می‌گوید: تو باید باشی و به همه بگی که حقیقت زندگی تنها جهاد و عقیده‌س! بگو که ماها چطور اومدیم و چگونه رفتیم (ملکی، ۱۳۸۸: ۴۰۷ - ۴۰۶).

پس از شهادت بسیجی نوجوان، نوبت به راوی می‌رسد که با تک‌گویی‌ها^۱ و حدیث نفس‌های متعدد، گفت‌وگویی را خلق کرده است که گاه مخاطب آن فرشتگان، گاه دوستان شهیدش و شاید آیندگان هستند و در این گفت‌وگوها تنهای تنها به شهادت

می‌اندیشد و از اینکه باید برای مدتی زنده بماند؛ می‌گوید: «دل‌م برای خودم می‌سوزد، با عقده‌ای گران در گلو ... ؟» این فریاد عاشقانه برای کسانی مثل جامانده‌گان از قافلهٔ شهادت دیده می‌شود، آنجا که قرآن کریم می‌فرماید: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ينتظر» (احزاب: ۲۳).^۱

محمدرضا ملکی در «باغ بهشت» از مرگ انتخاب‌شده یاد کرده است. او توانسته این دال فرعی را در کنار دیگر دال‌ها به گ‌رد دال محوری در تصاویرش، درآورد و تلفیقی از شجاعت و شهادت را در دایرهٔ باورها متجلی سازد.

در این برش درون‌مایهٔ و تم «روحیهٔ شهادت‌طلبی» با شجاعتی کم‌نظیر برگرفته از ایمان به خدا به عنوان جنبهٔ ذهنی بر کل فضای عینی و مسائل مربوط به آن تسری یافته است. همچنین ذهنیت شخصیت‌های رمان، عشق به شهادت و دل‌آزاری از شماتت و حرکات غیرانسانی یزیدبن معاویه، ابن‌سعد، شمر بن ذی‌الجوشن و تمامی ظالمان تاریخ کربلاست.

سبک گفت‌وگو در رمان، بر اساس باورها و اعتقادات چینش شده است. بین مخاطب و شخصیت‌ها تعامل فکری احساس می‌شود. شیوهٔ سخن گفتن، مقتل‌گونه، نمایشی و تعزیه‌خوانی است. همچنین انتخاب واژگان نیز مقتل‌وار است. از طرفی توجه به مسائل و ارزش‌های اجتماعی و نگاه به عالم آخرت موج می‌زند که به نحوی بیان‌گر تقدیس ارزش‌های دفاع مقدس است و سرانجام اینکه نویسنده با انعکاس این دال از دال‌های چهارگانه که به‌گرد دال محور می‌چرخند؛ تفکرات عاشورایی رزمندگان را به‌وضوح به مخاطب منتقل کرده است. سبکی که در آن اندیشهٔ حسینی، به‌عنوان یکی از ویژگی‌های درونی سبک زندگی شخصیت‌ها در رفتار، حرکات و سکنت‌ها آنها نهادینه شده است. آنچه در انعکاس متن به ذهن می‌رسد؛ توجه نویسنده نسبت به ایجاد یک فضای ارتباطی میان سبک زندگی^۲ شخصیت‌ها و مخاطبان خاص و عام

۱. در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.

رمان است تا انتقال ذهنیت خود را به سهولت انجام دهد. بنابراین، از آنجاکه استعداد تکامل یافته انسان در برقراری ارتباط نمادین، فراگیری فرهنگ را آسان می‌سازد و انتقال فرهنگ را از نسلی به نسل دیگر امکان پذیر می‌کند؛ جامعه‌شناسان بر این هم‌داستان اند که: «اگر انسان‌ها توانایی پروراندن زبان و ارتباط را نداشتند؛ هرگز نمی‌توانستند به‌عنوان یک نوع باقی بمانند» (بای، ۱۳۹۰: ۲۱ - ۲۰). به‌همین دلیل ملکی سعی کرده است با استفاده از زبان تعزیه، دو حماسه بزرگ «عاشورا و دفاع مقدس» را با هم تلفیق کند و در این عمل ممزوج کردن، کار انتقال الگوسازی را نیز انجام داده است. درواقع فضاسازی ریزبافت او ذهن مخاطب را به تخیل وادار می‌دارد. ازطرفی بازگشت به گذشته؛ به‌ویژه به صحنه کربلا - که نماد پیروزی خون بر شمشیر است - این تصاویر را مهیج‌تر ساخته است. حس حماسه‌پروری و نمادشناسی در راستای آزادی انسان‌ها و برانگیختن احساسات ناسیونالیستی و متذکر کردن فطرت پاک، حرف برجسته‌ای است که از این متن استخراج می‌شود. درواقع تفسیر حرکت رزمندگان رمان و تلفیق پایداری آنها با دفاع حضرت اباعبدالله‌الحسین^(ع) در طول همدیگر قرار گرفته است و مهمتر آنکه این پیوند در دایره انسانیت ظهور یافته است و این همان چیزی است که نقاط اشتراک رمان‌های داخلی و خارجی نامیده می‌شود و گاه در برخی از مسائل انسانی، «این ارتباط» مخاطب را به حس هم‌ذات‌پنداری می‌کشانند. انسان‌ها با توسل به نمادها به سه شیوه بنیادی ارتباط برقرار می‌کنند: نخستین شیوه، زبان گفتاری است که الگوهای صوتی، دارای معنا اطلاق می‌شوند. زبان گفتاری آموزش و ارتباط را آسان می‌سازد. دومین شیوه ارتباط، زبان نوشتاری است که همان ثبت ترسیمی زبان جسمانی است. این زبان به حفظ آموزش و میراث فرهنگی کمک می‌کند. سومین شیوه، زبان جسمانی است که این اصطلاح از ادبیات عامیانه برگرفته شده و بر مبادله معانی از طریق اداها و وضعیت‌های جسمانی دلالت می‌کند(بای، ۱۳۹۰: ۲۱).

چنین تفکراتی که با هراس‌انگیزی دشمن به حاشیه رانده نمی‌شود و با شجاعت کم‌نظیر گقتمان غیر راه، طرد نموده؛ می‌تواند هژمونی و سلطه اندیشه‌های عاشورایی خود را بر هر متجاوززی تحمیل نماید.

❖ ۴-۴. مؤلفه‌های مقاومت و ایثارگری در تصاویری از رمان باغ بهشت

مادر عباس و مادر من کنار یکدیگر ایستاده‌اند، برایمان دست تکان می‌دهند و چیزهایی زیر لب زمزمه می‌کنند. پدرم گوشه پیاده‌رو، دستش را بلند کرده؛ گویی دنبال من می‌گردد؛ مرا می‌یابد، می‌خندد، من هم! سحرک کوچولو روی دست پدرش میان بوق اتوبوس‌ها و شعار مردم (و) همه‌مان خانواده‌ها چیزی می‌گوید که به گوش ما نمی‌رسد. مادر رضا، دست‌ها را به آسمان بلند کرده و از خدا چیزی می‌خواهد. پسرزن هنوز اسپند دود می‌کند؛ ولی حالا اشک‌هایش را هم می‌بینم! از یکی - دو تا اتوبوس هم‌خوانی بچه‌ها بلند می‌شود: «کربلا کربلا».

و از اتوبوس دیگر «ایشالله!» و بچه‌های اتوبوس ما - یعنی دسته یاسر - هم شروع می‌کنند: قال رسول الله نور عینی

حسین منی و انا من حسینی

حسین جان کربلا

حسین، حسین.

قطار ده‌دوازده تا اتوبوس، با پرچم‌های قرمز و سبز «یا مهدی ادرکنی» در خیابان راه می‌افتند (ملکی، ۱۳۸۸: ۱۰۰ - ۹۹).

یکی از ملموس‌ترین صحنه‌های دفاع مقدس، ایثار پدران و مادرانی است که در مقابل چشمان گریان خود، لحظه‌ای وداع سنگین فرزندان خویش را «درموقع رفتن به جبهه» مشاهده می‌کنند. لحظه‌ای که شاید برایشان تکرارشدنی نباشد. نویسنده در اینجا فقط به یک برداشت فلش‌گونه اکتفا کرده است تا مخاطب، خود از قوه تخیل^۱ و از بازگشت به گذشته^۲ بهره بگیرد و زمان وداع رزمندگان با خانواده‌ها و بستگان را تصور کند. ملکی در جهان‌داستانش یک تصویربرداری مستند دارد؛ تصویری که گفت‌وگوها در آن شنیده نمی‌شود. در چنین شرایطی عنصر سمع در چنگال بصر گرفتار است. فضا^۳ به خوبی منتقل و با بوق وسایط نقلیه تداعی خداحافظی نیز در جان والدین

1. Imagination

2. Flash back

3. Flash back

❖ سال اول، شماره اول، تابستان ۱۳۹۸

رزمندگان و خانواده‌هایشان کاشته شده است. ازسویی انعکاس احساسات خانواده‌ها توسط نقل راوی^۱ خلوص و از خودگذشتگی آنها را به‌منصه ظهور می‌رساند؛ به‌ویژه آنجاکه راوی می‌گوید: «مادر عباس و مادر من کنار یکدیگر ایستاده‌اند.» تأثیرگذاری درون‌مایه^۲ این صحنه می‌تواند خواننده را متأثر سازد. زیرا او می‌تواند احساس کند در چشمان پدری که تنها فرزندش را به‌خیل کاروان دفاع سپرده، و مادری که با خون و جگر فرزندش را بزرگ کرده است؛ این وداع تلخ تا چه اندازه اندوهناک است؛ بدین دلیل، پیرزن برای سرسلامتی رزمندگان، همراه با گریه کردن اسپند دود می‌کند و مادر رضا هم لبانش به ذکر دعا مشغول است. اما چرا والدین چنین وداع گرانی را به‌جان می‌خرند؟ تصور صحنه دراماتیک^۳ خداحافظی با دست‌تکان دادن برای فرزندانی که معلوم نیست؛ دیدار مجددی داشته باشند؛ به‌ویژه زمزمه‌های پس از آن مفهومی را دربر دارد که همانند عشق^۴ ناشناخته است. یعنی ایثاری عاشقانه که ریتمی تراژیک^۵ دارد. ایثاری که با مقاومت به‌نوعی پیوند خورده است. درواقع خواننده با درک اولیه از لحظه وداع، گریه، دل‌تنگی و نگاه‌های حسرت‌بار والدین، می‌داند که در دلشان دنیایی پر از حدیث نفس^۶ است که همه ممه‌ور باقی مانده‌اند؛ فهمی که در جهان ذهنی سحرک‌چولو، حدیثی نانوشته و غیرقابل درک است.

مردم درمیان پیاده‌روها، برایمان دست تکان می‌دهند. در قیافه‌هایشان حسرت و افسوس موج می‌زند. حتما آرزو می‌کنند؛ کاش آنها هم می‌توانستند دل را یک‌دله کنند. می‌رویم که شاید دیگر این خیابان‌ها را نبینیم (ملکی، ۱۳۸۸: ۱۰۰).

در این متن شعارهای اعتقادی رزمندگان از باورهای دینی آنها شکل گرفته است و پشتوانه و عقبه آنها را برملا می‌سازد. همانند مفهوم اثرگذار کربلا که تمام روح و روان رزمندگان را لبریز ساخته است. از طرفی ترسیم لحظات واقعی وداع پدر و مادرها

1. Narrator

2. Theme

3. Dramatic

4. The concept of love

5. Tragic

6. Monologue

با فرزندان در صحنه^۱ قطار کردن اتوبوس‌ها، بار معنایی زیادی برای مخاطب^۲ دارد؛ آن هم با پرچم‌های رنگارنگ یامهدی ادرکنی که مفهومی فراتر از ایثارگری نشان می‌دهد. به‌همین دلیل، چنین حسرتی به‌رغم این از خودگذشتگی، بیانگر عشق پدر و مادرها به امام حسین^(ع) است: یا لیتنی کنت معکم... (ابن قولویه، ۱۳۷۷: ۱۱۴-۷۷). ولی نکته مهم فراموش شده از سوی ملکی در عدم پرداخت آرزوهایی است که خانواده‌ها در لحظات وداع، نسبت به فرزندانشان داشتند. این انتخاب ایثارگرانه فقط به‌واسطه باورهایی است که حادثه کربلا و شخصیت بی‌نظیر حضرت ابا عبدالله الحسین^(ع) آنها را زنده نگه داشته‌اند. اما جمله: «می‌رویم که شاید دیگر این خیابان‌ها را نبینیم» تأمل‌برانگیز و حسرت‌آفرین است. این جمله از جملات پایدار رزمندگان دفاع مقدس است که بوی ملکوت می‌دهد و از جنس دنیا نیست.

به هر حال لحن به‌طور محسوسی غم‌بار و تراژیک است، رفتارها، احساسی و عاطفی است؛ ولی به چند دلیل، نمی‌توان متن را با وجود شعارهای مذهبی: «قال رسول الله نور عینی، حسین منی و انا...» متنی شعاری خواند: (۱) کار انتقال این صحنه‌ها، براساس شواهد، «با توجه به مستندات جنگی موجود، اسناد و مدارک ارتش و سپاه پاسداران، مؤسسه‌ها و پژوهشگاه‌ها، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، مجموعه مستند روایت فتح، خاطرات مکتوب رزمندگان، وصیت‌نامه شهداء، آرشیو مستندات صدا و سیما و...» واقعی انجام پذیرفته است. (۲) این شعارها باورهای عقلانی و قلبی رزمندگان و خانواده‌های آنهاست. (۳) ورود در میدان جنگ جایگاه شعار نیست. درواقع آنچه رزمندگان را به سوی جبهه‌ها کشانده است؛ تفکرات عاشورایی است. نخستین نشانه این تفکرات، اسامی عباس، رضا، یاسر و امثال آن است که به‌واسطه باورهای والدین به حماسه کربلا، برای فرزندانشان انتخاب کرده‌اند. همچنین انتخاب نام «یاسر» برای دسته گروهان درست همانند دیگر گردان‌ها و تیپ‌ها و لشکرها - که نام‌های امامان معصوم^(ع) را دارند - همگی تداعی توجه مسئولین نظامی به فلسفه عاشورایی است. همان‌گونه که این مهم در تزیین پرچم‌های قرمز و سبز

1. Scene

2. Audience

رزمندگان که به نام «یامهدی ادرکنی و امثال آن» مزین است؛ دیده می‌شود. به بیان دیگر ظاهر این افراد و شعائر اسلامی آنها گویای تفکرات عاشورایی است. این باورها در شعارهای رزمندگان نیز آشکار است: حسین جان کربلا ... حسین ... وجود اندیشه عاشورایی در والدین این حرکت آفرینی را خلق کرده است که برای حفظ کیان مملکت نه تنها فرزندان خود را ایثار می‌کنند؛ بلکه حسرتی را در درون می‌پروراند که ای کاش می‌توانستند «خود نیز» در این دفاع علاوه بر پشتیبانی و حفظ عقبه آن در جبهه حاضر شوند. این مفهوم خود بار معنایی ایستادگی خردمندانه مردم را اثبات می‌نماید که برای رسیدن به اهداف استقلال طلبانه و ایجاد امنیت پایدار مرزهای ایران اسلامی، هرگونه ناملایمات و سختی راه را تحمل می‌کنند. این انسجام و پیوستگی در فرایند گفتمان، عمل مفصل‌بندی مؤلفه‌ها را تقویت کرده و موجبات ظهور هویت جهادی را در رزمندگان فراهم می‌آورد.

۴-۵. مؤلفه شهادت‌طلبی در تصاویری از رمان باغ بهشت

ناگهان تیری صدا می‌کند؛ حاجی ساکت می‌شود؛ سرش به عقب پرت می‌شود، رو به آسمان می‌کند؛ حاج عبدالله بر خاک زانو می‌زند. کسی فریاد می‌زند: عراقیا حاجی رو زدن! حاج عبدالله زانو زده و همچنان دست‌هایش مقابل صورت است. حالا مثل نخلی بر زمین می‌افتد کنار من. ناگهان بزن بزن شروع می‌شود. صدای تانک‌های عراقی که سمت راست، ته دژ را بریده‌اند؛ به گوشم می‌رسد. یکی فریاد می‌زند: یا حسین! تانکا دارن می‌آن این طرف! (ملکی، ۱۳۸۸: ۳۹۸).

متن با یک شروع مناسب و با واژه غافلگیرکننده «ناگهان» نشان می‌دهد که هیجانی در کار است و صدای تیر در پس آن حکایت از یک اتفاق است که نویسنده با این فضاسازی مختصر، اما صریح، مقدمات یک رخداد را ترسیم کرده و آن شهادت حاج عبدالله است. این تصویر، صحنه یک مرگ سرخ «شهادت عاشقانه رزمندگان» را در فضایی عاشورایی منعکس نموده است. رمان مشحون از تصاویری است که با بازگشت به گذشته‌های متعدد مخاطب را به سرزمین نینوا یا همان کربلا می‌کشاند و هم‌زمان با پرواز ذهن و پیوند باورهای عمیق به عوالم ماورایی عروج می‌دهد؛ درواقع

«در اینجا» تلفیق عالم ماده با عالم متافیزیک و تثبیت یک واقعیت ارزشمند در باورهای دینی به نام شهادت آشکارست.

از سوی دیگر صحنه تیرخوردن فرمانده، یک تصویر واقعی و باورپذیر است؛ به ویژه اینکه باور قلبی او، در همان لحظه، نگاهش را به آسمان می‌دوزد و این درحالی است که هم‌زمان بر خاک زانو زده است. هنوز دریافت شهادت حاج عبدالله به طور کامل در جان مخاطب ننشسته است که یک فریاد در میان سنگرهای جبهه طنین‌انداز می‌شود: «حاجی رو زدن!» سپس راوی به توصیف خود از فرمانده شهید ادامه می‌دهد: «مثل نخلی بر زمین می‌افتد.» فریاد دوم «تانک‌ها دارن میان...!»؛ یعنی زمانی برای عزاداری و مویه کردن نیست. مقدمه‌چینی و بسترسازی‌ها^۱، مخاطب را گام به گام و نفس به نفس همراه راوی در فضای حرکت داستانی سیر می‌دهد و علت این همراهی انتقال عواطف و احساسات، دغدغه‌ها و باورهایی است که در حوادث جاری جبهه و جنگ رمان «باغ بهشت» دیده می‌شود. حتی همان‌جا که راوی می‌گوید: «یکی فریاد می‌زند: یا حسین! ...، این «یکی» که در ظاهر نزد مخاطب، ناشناخته است؛ به گونه‌ای در داستان جا باز کرده است که خواننده با او نیز هم‌ذات‌پنداری می‌کند؛ در واقع این «یکی» همانند نماد تمام جنگ است. از یک طرف یا حسین می‌گوید؛ یعنی جبهه‌اش را مشخص می‌کند تا دیگر رزمندگان پشت سر او متذکر امام حسین^(ع) باشند و مخاطب نیز بداند، اینها که می‌جنگند؛ می‌دانند با چه کسی می‌جنگند و از سوی دیگر ادامه و فریاد تانکا دارن میان؛ اعلان و نشان از قوام پایداری تفکرات عاشورایی در برابر تنور جنگ ظالمان است که همچنان شعله‌ور و پابرجاست. این شخصیت نمادین، حقیقی است و از هرگونه پیچیدگی و شگفتی به دور است و نویسنده با ظرافت هرچه تمام‌تر این نماد را که عبارت است از یک رزمنده ناشناخته، آگاه به باورهای دینی و زنده‌کننده شعائر مذهبی است به مخاطب معرفی می‌کند. نماد و سمبلی^۲ که پرچم نامرئی را به دست گرفته و طبل بی‌صدا را به صدا در می‌آورد تا رزمندگان با باور حسینی به جنگ دشمن بروند و این نماد حیات‌بخش

1. Introduction

2. Symbol

مبارزه و مقاومت، ایثار، شجاعت و شهادت است که ملکی فقط آن را با یک فریاد یاحسین^(ع) در قسمتی از رمان خود، جای داده است؛ بنابراین مخاطب خاص، حضور پررنگ و اثرگذار و دائمی این شخصیت بی‌آلایش را بر کل فضای تصویر در این گفتمان «هویت جهادی» به‌وضوح می‌بیند.

تیر مستقیم تانکی صغیر می‌کشد و از بالای سرمان می‌گذرد. حالا دارند درطول دژ جلو می‌آیند. می‌آیند به سمت ما! بچه‌ها عقب می‌کشند. همین ده - دوازده نفری که مانده‌اند. یکی از آنها عقب عقب می‌آید و کنارم می‌نشیند. می‌بوسد صورتم را و می‌گوید: «بر می‌گردیم اخوی، با بچه‌های تیپ ویژه شهدا!» و می‌رود. خودم را آماده می‌کنم تا پر بگشایم به آسمان. مثل کبوترها، هی بروم بالا و بالاتر، می‌خواهم بروم به ته آسمان، به آنجایی که جز آبی و پاکی چیزی نباشد. حتما عرش هم همان جاست (ملکی، ۱۳۸۸: ۳۹۸).

سبک نوشتاری «باغ بهشت» شبیه مقتل نویسی است. به نظر می‌رسد آنچه ملکی می‌گوید همان اندیشه رزمنده ایرانی است و این امر نشان می‌دهد که نویسنده تلاش دارد نگرش به باورها و سمت و سوی حرکت درونی و روحی رزمندگان را منتقل کند. البته این قدرت تخیل او به واسطه خلق رمان نیست؛ بلکه واقعیتی است که درعالم خارج نیز مصداق فراوان دارد؛ به همین دلیل مخاطب، با آن ارتباط برقرار می‌کند؛ زیرا این سبک نوشتاری توانسته است شخصیت‌های رمان را به پرواز در باورهای ماورایی درآورد. در بخش دیگر مشاهده می‌شود که نیروهای عراقی به سوی نیروهای ایرانی با شلیک تیر مستقیم تانکی که از بالای سر رزمندگان رد می‌شود؛ هجمه آورده‌اند؛ درحالی که درطول دژ، به طرف آنها می‌آیند و این تک دشمن در شرایطی است که بچه‌ها در وضعیت عقب‌نشینی هستند. این قسمت نمای کلی و برجسته تصویر ملکی است؛ اما حرف اصلی نویسنده در این برش چیست؟ و آن اینکه در موقعیت هجوم دشمن و عقب‌نشینی نیروهای خودی از ایستادگی و شهادت می‌گوید: «همین ده - دوازده نفر مانده‌اند»؛ یعنی این تعداد، از تعداد کل نیروها «شهدا و مجروح‌ها» استثنا شده است و در همان حال به جای اینکه خوف و ترس وجودشان را فرا بگیرد؛ فکر پرواز و پریدن به آسمان یا به عبارتی فکر شهادت هستند.

درحقیقت هرچه اندیشهٔ انسانی فرد متعادل تر باشد رفتار و کنش‌ها و واکنش‌ها که تبلوری از سبک زندگی اوست؛ متعادل تر خواهد بود. اما گاه در شرایطی قرار می‌گیرد که باید از خود، عکس‌العمل‌های به‌خصوصی ارائه دهد؛ به‌ویژه در هنگامهٔ نزاع، درگیری و مواردی از این دست «همانند جنگ» که با انواع ترس، هیجان، خشم، و... ممکن است روبرو گردد؛ در اینجا تعامل دو سویهٔ اندیشه و سبک زندگی بیشتر ملموس می‌شود. برای مثال ترس گاهی عامل رکورد انسان است و او را از رشد باز می‌دارد (حق‌جو، ۱۳۷۵: ۱۳). این خصیصه زائیدهٔ اندیشه و باورهای فرد است که در جامعه نیز بروز می‌یابد. براساس مشترکات انسانی آنچه برای شخص زینده می‌آید؛ کنترل شرایط موجود به‌واسطهٔ قوهٔ عقل است. در واقع علت‌های رفتاری انسان ضمن تأثیرپذیری از مسئلهٔ ژنتیک، محیط و ... از باورهای و اندیشهٔ او نیز متأثر است که «این مؤلفه‌ها» می‌توانند خردمندی یا عدم خردورزی او را در رابطهٔ دو سویهٔ اندیشه و سبک زندگی نشان دهند. بنابراین، ترس که نقطهٔ مقابل شجاعت است و از عوامل غیریت‌ساز و عامل مهمی برای ازهم پاشیدگی گفتمان است؛ در رزمندگان «رمان باغ بهشت» مشهود نیست؛ بلکه برعکس شجاعت که نشان هژمونی مدافعان در گفتمان هویت‌جهادی است؛ در آنها دیده می‌شود.

این نحوهٔ سبک زندگی از تفکرات عاشورایی است که آنها را درمقابل شداید و ناملایمات، آبدیده و مقاوم ساخته است. آنجاکه راوی می‌گوید: «خودم را آماده می‌کنم تا پربرگشایم به آسمان ...» نشان از روحیهٔ بلند شهادت‌طلبی است. حسی که نه‌تنها با ترس غریزی در چنین شرایط بحرانی قرابتی ندارد؛ بلکه همین موقعیت دشوار، عاملی مهم برای رشد و تعالی او نیز گشته است؛ به‌بیان‌دیگر نویسنده رزمندگان بی‌نام‌ونشان را عارفان بزرگی می‌داند که سلوک الهی‌شان به‌سوی معبود ناشناخته است. همان‌گونه که صدرالدین محمد شیرازی معروف به صدرالمتألهین «ملاصدرا» مراحل رشد عشق را و تحولاتی که از نظر متعلق عشق برای شخص در طی سیر رشد پیدا می‌شود؛ به سه مرحله تقسیم کرده است:

«الف. عشق کوچک: عشق به انسان از آن جهت که سمبل جهان آفرینش است.

ب. عشق متوسط: عشق دانشمندان به حقایق موجودات.

ج. عشق بزرگ: عشق عارفان به مراحل درک و تلقی کلام الهی است» (مصباح، ۱۳۷۴: ۲۷).

اما امروز چه دلگیر است غروب! و دلگیرتر اینجا که خاکش به خون دوستان آغشته است. زمین داغمه بسته و بچه‌های جامانده در کنار و گوشه آن برخاک افتاده‌اند. اطرافم شهدا و مجروحان روی زمینی که گله‌گله خمپاره آن را گود کرده و آراسته به فرش ترکش‌های براق، آرام خفته‌اند. چندانایی از آنها که هنوز نیمه‌جانی در بدن دارند؛ ناله می‌کنند. یکی - دوتایشان شهادتین می‌گویند. آخر اینجا ته خط است! آخر این مسیر و آغاز مسیری دیگر تا ابدیت. آنجا، آن گوشه آسمان سرخ است. سرخ و خون‌آلود. آنجا آسمان خون بر سینه دارد. دیگر روز از تب‌وتاب افتاده! دیگر گرما غوغا نمی‌کند و هیاهوی صحنه نبرد زهره شیر را نمی‌ترکاند. حالا وقت تاختن سپاه مخالف است بر پیکرها! وقت اسب‌دوانی و ترک‌تازی هلهله‌گویان تیغ و سنان به‌دست. حالا باید هجوم آورند بر خیمه‌ها، بر گودال قتلگاه! من خودم اکنون همه‌را به چشم جان می‌بینم. آخر بین اینجا و کربلا دیگر چیزی حائل نیست! حتی زمان! اصلا اینجا همان کربلاست. بگذارید بگویم که اکنون اینجا چه می‌گذرد... (ملکی، ۱۳۸۸: ۳۹۹ و ۳۹۸).

نویسنده خورشید را خرامان و آهسته از گوشه تصویرش بیرون می‌راند و غروب را همانند ستاره‌ای در دل شب بر تصویر نقش می‌دهد و از دلگیری غروب و خاکی که آغشته به خون شهیدان است؛ سخن می‌گوید و از بچه‌هایی که در وجب‌به‌وجب خاک این سرزمین «در این دشت خونین هرکدام آراسته به فرش ترکش‌های براق، شهید شده‌اند؛ تصویربرداری کرده است. ترسیم این فضا به قدری خونین است که راوی می‌گوید: «آخر، اینجا ته خط است!». سپس نویسنده مخاطب را از زمین می‌کند و به آسمان می‌برد «آنجا، آن گوشه آسمان سرخ است. ... اکنون اینجا چه می‌گذرد...». ملکی تصاویر جبهه و جنگ را با متن مقاتل و حماسه کربلای حسینی تلفیق کرده و با زبان وقایع‌نگاری و واقعه‌خوانی در هاله‌ای از بازگشت به گذشته، باورهای مذهبی را با رمانش عجین کرده است.

دف‌زنان، دایره به‌دست می‌آیند. به پاچه‌هایشان مثل زن‌ها خلخال آویخته‌اند. ورجه‌وورجه می‌کنند. کف می‌زنند. هلهله دارند. اطرافم همه خون است. نیزه‌های

شکسته و شمشیرهای برهنه. آنجا روی همدیگر تلنبار شده. خدایا اینجا کربلاست! آتش فتاده است بر خیمه‌ها. قطار زنان و کودکان دست‌بسته، آرام‌آرام از کنار گودال قتلگاه می‌گذرد. بچه‌ها با پاهای برهنه بر خارهای مگیلان، جگر می‌خراشند. ظالمی بر قامت کوچکشان تازیانه می‌زند و آنها می‌روند؛ آرام و آهسته. عجب غربتی دارد این سرزمین! و چه سوزناک، هنگامی که از کنار گودال قتلگاه می‌گذرند؛ صیحه می‌کشند، ضجه می‌زنند، ناله سر می‌دهند، پاهایشان می‌لرزد و عاقبت زانوانشان بی‌رمق بر خاک بوسه می‌زند و در گودال قتلگاه، در عمق انبوه شکسته تیرها و شمشیرها، بدن‌هایی عریان و پاره‌پاره و بی‌سر! خدایا! این چه ظلم است؟! ای وای! و در پیشاپیش کاروان اسرا، سرهایی به رأس نیزه‌ها!

(باز) کف زنان می‌آیند زنگیان شب، بدمستان بی‌شرم، شوخ‌چشمانی بی‌حمیت! می‌آیند تا بر بدن‌ها اسب بدوانند، می‌آیند پای کویان! می‌خواهم برخیزم و فریاد بزنم؛ شیون کنم؛ ناله سر دهم؛ که ای وای بیایید! بچه‌های گردان کربلا! بسیجی‌ها بیایید و ببینید که بر سر حسیتان^(۴) چه آمد! بیایید اهل حریم عصمت را در اسارت ببینید. نگذارید غیرتمندان که سپاه پسر سعد، بر بدن‌های پاک، اسب بدوانند. اینجا قاسم بر خاک افتاده! اکبر و عباس و عون و جعفر افتاده! بیایید و به کوفیان نشان دهید که هنوز حسین^(۴) یاور دارد. بیایید ای... اما صدایم در حنجره گیر کرده، نفسم بند آمده، و حالا اسب‌ها می‌تازند روی پیکرها ... (ملکی، ۱۳۸۸: ۴۰۰ - ۳۹۹).

اوج غیریت‌سازی گفتمان «در اینجا» نمایان است. صحنه، لحظهٔ تاختن سپاه ابن سعد و یورش آنها بر پیکرها را نشان می‌دهد. همان زمان که اسب‌ها با نعل تازه و آهنین بر پیکر نیمه‌جان و بی‌جان شهدا در دشت نینوا و درمقابل چشمان اهل حرم، می‌تاختند و هل‌هل می‌کردند؛ درحالی که تیغ و سنان به رخ زنان و بچه‌های امام حسین^(۴) می‌کشیدند. ملکی صحنهٔ عقب‌نشینی رزمندگان ایرانی با صحنهٔ تقابل امام با ابن سعد را به تصویر کشیده است. نویسنده می‌خواهد بگوید: که اگر ابن سعد و سربازانش با اسب بر شهدای کربلا می‌تازیدند؛ امروز دشمن بعثی با تانک بر جسم نیمه‌جان و بی‌جان شهدای رزمنده ایرانی می‌تازد. و در ادامه، برگ دیگری از مقتل را باز می‌کند و لحظهٔ هجوم سپاه یزیدی را بر خیمه‌های زنان و بچه‌ها بازخوانی می‌کند

و هنگامه سوزناک تراژدی گودال قتلگاه را بر ذهن مخاطب می‌گوید. سپس راوی، مدعی می‌شود که «اکنون» همه را به چشم جان می‌بینم؛ یعنی فعل سربازان یزیدبن معاویه «در روز عاشورا» را با فعل سربازان دشمن شبیه می‌داند. راوی کلام خود را تکمیل می‌کند؛ می‌گوید: «آخر بین اینجا و کربلا دیگر چیزی حائل نیست؛ حتی زمان!» سپس تأکید می‌کند: «اصلاً اینجا کربلاست». ملکی مقاتل را به خوبی درک کرده است؛ به همین دلیل صحنه به صحنه، تصاویر جبهه را با عاشورا بازسازی می‌کند و سربازان صدام را با لشکریان ابن‌سعد و رزمندگان ایرانی را به یاران امام حسین^(ع) تشبیه می‌سازد.

تصویرسازی سربازان دشمن از صحنه نبرد بین نیروهای ایرانی و بعثی عراقی به‌طور محسوسی به‌طرف کربلا سمت‌وسو می‌یابد. ملکی سربازان ابن‌سعد و شمر را به زنانی شبیه کرده است که خلخال به‌پا دارند و با کف و دف و دایره و رجه‌وورجه می‌کنند؛ درحالی‌که زبانشان به هلهله بلند است. سپس صحنه خونینی که نیزه‌های شکسته و شمشیرهای برهنه را روی هم تلبار کرده است را منعکس می‌سازد تا بتواند بگوید اینجا کربلاست! همان جایی که آتش بر خیمه‌ها افتاده است و کاروان زنان و کودکان دست‌بسته، آرام‌آرام از کنار گودال قتلگاه می‌گذرد و هم‌زمان مخاطب نیز با آنها از همان جایی عبور می‌کند که بچه‌ها با پاهای برهنه بر خارهای مغیلان دشت کربلا عبور می‌کردند و هردوی آنها با هم گوش‌چشمی به گودال قتلگاه دارند؛ درحالی‌که ضربه کینه‌توزانه تازیانه‌های خصم را بر بدن خود احساس می‌کردند. کاروان می‌رود و انگار مخاطب نیز در سرزمین غربت گرفته به‌دنبال و همراه آنها ناله و ضجه سر می‌دهد. ملکی مخاطب را با کاروان به‌بالای سر گودال قتلگاه می‌آورد و در میان انبوه نیزه شکسته‌ها، تیر و شمشیر و سنان‌ها، بدن عریان و پاره‌پاره و بی‌سر امام حسین^(ع) را به خواننده نشان می‌دهد درحالی‌که در پیشاپیش کاروان اسراء، سرباهی به رأس نیزه‌ها سوار است. سپس تاب بر نمی‌آورد و زبان به شکوه می‌گشاید که: «خداایا! این چه ظلم است؟ ... واقعه‌خوانی و تعزیه ملکی از کربلا در همین نقطه شکلی دیگر به‌خود می‌گیرد. نویسنده مخاطب را از دشت نینوا به رمان خویش باز می‌خواند و او را متوجه حمله تانک‌های عراقی می‌سازد؛ اما همچنان شبیه‌سازی و

بازگشت به گذشته تصاویر عاشورایی را رها نمی‌سازد و می‌گوید: «این بدمستان بی‌شرم و ... می‌آیند تا بر بدن‌ها اسب بداونند» و منظورش از اسب همان تانک دشمن است و تاختن اسب بر بدن‌ها نیز اشاره به حمله سواره‌نظام ابن‌سعد به شهدای دشت کربلاست و می‌گوید: «نگذارید غیرتمندان، که سپاه پسر سعد ...». ملکی شهدای رمان خود را با قاسم‌بن‌علی^(ع) و علی‌اکبر^(ع) و عباس‌بن‌علی^(ع) و عون^(ع) و جعفر بن زینب^(ع) مقایسه می‌کند و می‌گوید: «ای غیرتمندان، بیایید و به اهل کوفه نشان دهید که همانند آنها بی‌وفا نیستید.»

و حالا اسب‌ها می‌تازند روی پیکرها ...» این لحظه، همان لحظه‌ای است که ندای هل من ناصر ینصرنی (ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۱۰۲)، امام جان انسان‌های با وجدان را آبیاری می‌کند. ملکی تصویر اسارت اهل حریم عصمت^(ع)، (حضرت زینب^(ع)) را نیز فراموش نکرده است و ... این صحنه‌ها همان تقابل گفتمان‌هاست که به‌ظاهر شمشیر بر خون غلبه کرده است؛ اما از آنجا که ماهیت غیریت‌ساز گفتمان غیرانسانی به‌هیچ منطقی متصل نیست؛ سیر ازهم‌پاشیدگی خود را از همان زمان تعدی آغاز می‌کند و در برابر هژمونی گفتمان خرد و عقلانیت، راهی جز فروپاشی ندارد.

تانک عراقی که خاک‌ریز را شکسته؛ درطول آن جلو می‌آید، رمیده و عنان‌گسیخته! انگار نه‌انگار که جلو پایش آدم است که روی زمین ریخته. به اطرافم می‌نگرم؛ بالای سرم، حاج‌عبدالله آرام خفته و کمی آن طرف‌تر یکی دیگر که نمی‌دانم کیست. «تانک» دارد جلو می‌آید. نمی‌دانم بچه‌ها زیر شنی آن، چه حالی دارند؟! سخن از گوشت است و کوهی از آهن! مجروحان می‌خواهند خود را از سر راهش کنار بکشند؛ اما فریاد دردآلودشان که بلند می‌شود؛ من می‌نالم؛ یا رب ارحم ضعف بدنی ... چند سرباز، سر سلاح‌های خود را به روبه‌رو گرفته و جلو می‌آیند. صدای شنی تانک هر لحظه بلندتر می‌شود. دیگر کارم از کار گذشته. مثل اینکه عاقبت نوبت من هم رسید. آی ای ملائک کجایی؟! بیایید اینجا که نوبت من هم رسید! (ملکی، ۱۳۸۸: ۴۰۱ - ۴۰۰).

در گوشه دیگر تصویر، نویسنده حمله تانک عنان‌گسیخته - که بر پیکرهای شهدا رژه می‌رود را ترسیم کرده است: «نمی‌دانم زیر شنی تانک ...!». تصویرسازی «جنایت بشری» به‌گونه‌ای است که زدن تیر خلاص از سوی سربازان عراقی مرگ را حتی

برای رزمندگان ایرانی پسندیده جلوه می‌دهد. سپس صدای شنی تانک و سخن راوی که می‌گوید: «مثل اینکه عاقبت نوبت من ...» مخاطب را متأثر می‌سازد؛ ولی وقتی میل و عشق به شهادت را در او می‌بیند که «ای ملائکه کجایی؟! بیایید ...» حس می‌کند ویژگی شهادت‌طلبی برگرفته از تفکرات عاشورایی تا چه اندازه در جان رزمندگان عمق پیدا کرده است.

نمونه‌هایی از جنبه‌های عینی سبک زندگی که در هاله‌ای از تعارض گفتمانی نیروها و شخصیت‌های منفی رمان (بعثی‌ها) پنهان شده؛ در اینجا نمایان است. اما مسائل ذهنی بارز و شکوهمندی نیز وجود دارد؛ همانند شهادت و عشق به کشته‌شدن در راه خدا که این همه در لفظ یاحسین^(ع) تعبیه شده است: «ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل أو یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما» (نساء: ۷۴). همچنین پرداخت مناسب حادثه کربلا با مضامین عاشورایی خود از مهمترین جنبه‌های ذهنی است. ملکی این وقایع‌نگاری را با دو زاویه دید^۲ «من راوی» و زاویه دید «دانای کل» بیان کرده است. فضای غیریت‌سازی نیز با تانک و اسب‌تاختن و با تازیانه، آزار دادن زنان و کودکان و از این قبیل رفتارهای غیرانسانی است که در صحنه‌ها به‌طور محسوسی مشهود است. همچنین ذهنیت شخصیت‌ها همگی عشق به شهادت و یاری امام حسین^(ع) است. لحن^۳ متن همان‌گونه که آشکار است؛ لحنی تراژیک است که رفتارهای شخصیت‌ها در به‌وجودآوردن این لحن مؤثر بوده‌اند. از طرفی هم زبان نوشتاری و هم طرح داستان به لحن رمان کمک کرده، از سویی عنصر رنگ نیز به فضا سازی روح بخشیده است. به هر حال ملکی با انعکاس چنین تصویری سبک زندگی رزمندگان ایرانی را با سبک زندگی شخصیت‌های عاشورایی پیوند زده است تا آنجا که رزمندگان «در جبهه» احساس می‌کنند در سرزمین کربلا هستند و به‌همراه امام حسین^(ع) و اصحابش در برابر لشکر یزیدیان قرار گرفته‌اند. شخصیت‌ها و آدم‌های «باغ بهشت» همگی در دال

۱. کسانی که زندگی دنیا را به آخرت فروخته‌اند، باید در راه خدا پیکار کنند؛ و آن کس که در راه خدا پیکار کند، و کشته شود یا پیروز گردد، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

2. Point of View

3. Tone

شهادت، اسیر عشق به پروردگار بوده‌اند. عشقی که زاییده توحید و باورهای دینی (مدلول) است؛ اما زیبایی کار در آن است که این عشق یک انتخاب است؛ بنابراین همان گونه که شیرینی عشق چشیدنی است؛ تبعات آن نیز باید قابل تحمل باشد؛ زیرا به قول ژان پل سارتر: «این آزادی است که مسئولیت اعمال، رفتار و گفتارمان را بر ما تحمیل می‌کند» (بای، ۱۳۹۰: ۱۳).

حال با توجه به گفتمان طراحی شده در این پژوهش، هویت منعکس شدهٔ رمان، برگرفته از یک هویت منسجم و پایدار است که ریشه در باورهای محکم «فرهنگ عاشورایی» دارد. رفتار شهدای ایرانی و رزمندگان، از آنجاکه هم با فطرت بشری سازگار است و هم در یک چارچوب عقلایی به عنوان دین و مذهب تبلور یافته است؛ نه تنها مرگ، آنها را نمی‌هراساند؛ بلکه به «آنها» عشق به شهادت نیز می‌بخشد و این نکته همان هژمونی سبک زندگی ایرانی - اسلامی است.

۵. بحث و نتیجه گیری

شخصیت‌های رمان «باغ بهشت» شجاعت را در لحظات حماسی جنگ، مقاومت را در جدالی نابرابر، ایثار را در هنگامهٔ از خودگذشتگی و شهادت را در میدان خون و نبرد، از خود متجلی ساخته و به اقتضای شرایط، مؤلفهٔ خاص آن لحظه را از خود بروز و به مخاطب نشان داده‌اند که تمامی مؤلفه‌های چهارگانه در درون آنها نهادینه شده است تا توانشان را به یک هویت جهادی مسلح کند. این هویت منسجم برگرفته از سبک زندگی ایرانیان مسلمان و منشأ واقعی آن، تفکرات عاشورایی است. هرچند شخصیت‌ها و تیپ‌های منفی، نقطهٔ مقابل این هویت هستند که به عنوان مدل منفعل دیده می‌شوند؛ اما به طور کلی وجه غالب شخصیت‌ها، متمایل به باورهای دینی است. در واقع رمان چهره‌های متمایز دو نوع باور را در مقابل هم قرار داده تا مخاطب به واسطهٔ این تنش‌ها، برتری گفتمان باورها را خود استخراج نماید و از یکی، حس وابستگی و حقارت به تمنیات دنیوی و از دیگری غرور استقلال و امنیت را دریافت کند؛ بنابراین مقایسهٔ مدل‌های یادشده می‌تواند ذهن مخاطب را تا حدودی دربارهٔ فرهنگ هویت جهادی - که در برابر دشمن بعثی پایداری نموده تا آرامش، عزت و قوت را به میهن بازگرداند - به خود مشغول سازد.

❖ سال اول، شماره اول، تابستان ۱۳۹۸

همچنین باورهای رزمندگان، اقرار به توحید، تبعیت از ائمه معصومین^(ع) و معاد است که در دایره‌ای از تفکرات عاشورایی ظهور یافته است. به‌همین دلیل بیشتر شخصیت‌ها با استفاده از دستورات دینی توانسته‌اند از خود هویتی با ثبات بسازند و در فضای خارج از رمان، نزد جامعه ایرانی و حتی کشورهای منطقه - که ملتزم به این فرهنگ «اندیشه عاشورایی» هستند - نیز جایگاهی نیک بیابند؛ همانند سرداران شهید دفاع مقدس و دیگر مدافعان. پس چنین شخصیتی با این هویت، تحت رهبری امام خمینی^(ره) توانسته است؛ ایران را به دژی مستحکم مبدل سازد تا از دسترس هر متجاوز به دور باشد و سرانجام، این هویت داستانی - که با واقعیت فاصله‌ای ندارد - از مرزهای ایران اسلامی به کشورهای دیگر، سرایت نموده است و مسلمانان و آزادگان آن سرزمین‌ها نیز با ماهیت آزادی‌بخش هویت جهادی که همانا پیروی از امام حسین^(ع) است؛ آشنا شده و الفت گرفته‌اند؛ زیرا چنین تفکری آنها را از فرهنگ بیگانگان بی‌نیاز می‌سازد. بنابراین الهام‌بخشی اندیشه عاشورایی در جامعه و ملتزم شدن به آن، می‌تواند ایران را درحالی‌که با سلطه‌گری مغایرتی تمام و با سلطه‌پذیری منافاتی عظیم دارد؛ همچنان عزتمند و مقتدر در جهان نگه دارد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که رمان «باغ بهشت» ضمن بازگویی گوشه‌هایی از فرهنگ عاشورا، به انعکاس انگیزه رفتاری سبک زندگی شخصیت‌ها نیز اهتمام ورزیده؛ رفتاری که برگرفته از باورهای مذهبی و غیرت ملی است و موجب خلق هویت جهادی و حفظ دستاورد امنیت و استقلال کشور خواهد گردید تا ظرفیت‌ها و تأثیرات فرهنگ غنی اسلامی را فراروی مخاطب قرار دهد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
 نهج البلاغه.
 ابن قولویه (۱۳۷۷). **کامل الزیارات**، ترجمه سید محمد جواد ذهنی تهرانی، تهران: نشر پیام حق.
 ابن طاووس، علی بن موسی (۱۳۴۸). **التهوف علی قتلی الطفوف**، چاپ اول، تهران: انتشارات جهان.
 بای، روح الله و فاطمه (۱۳۹۰). **روان شناسی روابط انسانی**، تهران: انتشارات دانژه.
 جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). **حماسه و عرفان**، چاپ دوازدهم، قم، انتشارات اسری.
 حسینی خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۲). **جهاد اقتصادی**، چاپ دهم، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
 دلشاد تهرانی، مصطفی (۱۳۸۹). **مدرسه حسینی**، چاپ سی و سوم، تهران، نشر دریا.
 راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۸۷). **مفردات الفاظ قرآن کریم**، ترجمه حسین خدایپرست، چاپ اول، قم: انتشارات نوید اسلام.
 رشاد، علی اکبر (۱۳۸۷). **دانشنامه امام علی (ع)**، قم: نشر سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
 سنگری، محمدرضا (۱۳۸۵). **پیوند دو فرهنگ: عاشورا و دفاع مقدس**، چاپ اول، قم: نشر یاقوت.
 صفایی حایری، علی (۱۳۸۳). **عاشورا**، چاپ اول، قم: نشر لیلہ القدر.
 کاویانی، محمد (۱۳۹۱). **سبک زندگی اسلامی و ابزار سنجش آن**، چاپ اول، قم: نشر سبحان.
 کسرابی محمدسالار و علی پوزش شیرازی (۱۳۸۸). «نظریه گفتمان لاکلاو و موفه ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی»، **فصلنامه سیاست**، شماره ۳.
 ملکی، محمدرضا (۱۳۸۸). **باغ بهشت**، چاپ دوم، تهران: نشر تکا.
 مک دانل، دایان (۱۳۸۰). **مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان**، ترجمه حسین علی نودری، چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.
 میرصادقی، جمال (۱۳۹۲). **عناصر داستان**، چاپ هشتم، تهران: انتشارات سخن.
 میرعابدینی، حسن (۱۳۹۲). **تاریخ ادبیات داستانی**، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
 موسوی گرماردی، محمد صادق (۱۳۸۰). **در آئینه عاشورا**، چاپ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- مطهری، مرتضی (۱۳۹۷). **حماسه حسینی**، چاپ نود و نهم، تهران: انتشارات صدرا.
- مصباح، علی و دیگران (۱۳۷۴). **روان شناسی رشد**، تهران: انتشارات سمت.
- مادلونگ، ویلفرد (۱۳۷۷). **جان‌شینی محمد**، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- نہاوندی، علی (۱۳۸۱). **عزت و افتخار در حماسه حسینی**، چاپ اول، مشهد: انتشارات عروج اندیشه.
- نجفی، محمدحسن (۱۳۶۸). **جواهرالکلام**، چاپ چهارم، تهران: انتشارات المکتبه الاسلامیه.
- یورگنسن، ماریان و فیلیس، لوئیز (۱۳۹۵). **نظریه و روش در تحلیل گفتمان**، ترجمه هادی جلیلی، چاپ هفتم، تهران: نشر نی.